

## تعمیم‌پذیری روش‌های تربیت الهی در قرآن

سیدعلی حسینی‌زاده\*

علی فتاحی\*\*

### چکیده

قرآن کریم کتاب تربیتی است که خداوند متعال، در آن هم به‌طور مستقیم از روش‌هایی برای تربیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایر مردم استفاده کرده است و هم روش‌هایی را به پیامبر و دیگران برای تربیت آموخته است. هدف این پژوهش بررسی این مسئله است که آیا مریبان انسانی می‌توانند از روش‌های تربیتی خداوند در قرآن کریم به منظور تربیت انسان‌ها استفاده کنند یا اینکه روش‌های تربیت قرآن کریم ویژه خداوند است و مریبان انسانی نمی‌توانند در تربیت از آنها استفاده کنند؟ این تحقیق برای پاسخ به این پرسش از روش تحلیل و تفسیر آیات قرآنی استفاده کرده و به هشت دسته دلیل بر جواز استفاده مریبان از روش‌های تربیت الهی در قرآن کریم دست یافته است که عبارتند از: هدف تربیتی و هدایتی قرآن، عمومیت و عقلایی بودن زبان قرآن، توصیه به تدبر و تفکر در آیات قرآنی، دستور قرآن به تمسک به حب‌الله، خلیفه بودن انسان برای خدا، الگو بودن پیامبر و جواز استفاده آن حضرت از روش‌های الهی و نظایر آن.

واژگان کلیدی: روش تربیتی، تربیت قرآنی، تربیت الهی، تعمیم‌پذیری، خلیفه الله

## مقدمه

خدای متعال، در قرآن کریم، برای اینکه مردم را به راه و رسم زندگی الهی هدایت کند و اخلاق و تربیت آنها را پرورش دهد، از شیوه‌های تربیتی گوناگونی استفاده کرده است. از این رو، هدف اصلی از نزول قرآن را هدایت؛ «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مانده، ۱۵-۱۶) و هدف از فرستادن پیامبران را پرورش اخلاقی و آموزش کتاب و حکمت برای مردم دانسته است «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران، ۱۶۴). پر واضح است که در این کتاب، خدای تعالی برای تربیت انسان‌ها روش‌های تربیتی گوناگونی را به کار گرفته است. پرسشی که در اینجا مطرح است این است که آیا انسان‌ها هم می‌توانند از همه روش‌های تربیتی الهی که در قرآن کریم به کار رفته، در تربیت دیگران استفاده کنند؟ زیرا بین انسان و خدا تفاوت بسیار است. انسان موجودی ضعیف، جاهل، ناقص و محدود است و حال آنکه خداوند حکیم، عالم، قوی، کامل، نامحدود و قادر است. حال چگونه و به چه دلیل انسان با این ویژگی‌ها و صفات سلبی می‌تواند از روش‌های تربیتی خدای حکیم، عالم و قادر متعال که دارای همه ویژگی و صفات کمال است که در قرآن به آنها اشاره شده، استفاده کند؛ به دیگر سخن، دلیل حجیت سیره خداوند در تربیت انسان‌ها برای دیگران چیست؟ این سؤال به‌ویژه در مورد برخی روش‌هایی که با دخل و تصرف در مال و جان متربی همراه است، مانند روش پذیرش توبه، مبالغه در عفو، تنبیه و ابتلای بیشتر مطرح است؛ اما در مورد روش‌هایی که انسان‌ها در اثر تجربه در امر تربیت از آن بهره می‌گرفته‌اند، ممکن است کمتر مطرح باشد؛ زیرا ابزار و امکانات به‌کارگیری روش‌های دسته اول شاید در اختیار انسان نباشد و اگر هم ابزار و وسایل اجرای آنها در اختیار انسان باشد، جواز استفاده از آنها مورد تردید است؛ زیرا، نه خداوند امر به استفاده از آنها کرده، و نه توصیه‌ای در سیره و سنت و یا تقریر معصوم در مورد استفاده از آنها وجود دارد.

مراد از روش‌های تربیتی در این مقاله روش‌های تربیتی به معنای عام است، یعنی مجموعه اقداماتی است که مربی برای رسیدن به اهداف تربیت انجام می‌دهد. این معنا از روش هم شامل اصول تربیتی می‌شود و هم روش‌های به معنای خاص که شامل شیوه‌ها و فنون تربیتی است را دربر می‌گیرد. شیوه‌ها و فنون، اخص از روش‌های به معنای خاص هستند، ولی اصول کلی‌تر از روش‌ها هستند؛ زیرا آنها قواعدی کلی‌تر از روش‌ها هستند که راهنمای دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت‌اند، اما هر دو هنجاری و تجویزی‌اند، با این تفاوت که اصول از روش‌ها کلی‌تر و انتزاعی‌اند، برخلاف روش‌ها که هم از اصول جزئی‌ترند و هم عینی هستند (حسینی‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۲۵-۳۰). البته

روش، معنای عام‌تری نیز دارد که می‌توان آن را معادل رویکرد (ر.ک: رفیعی، ۱۳۸۱، ص ۲۶۷) یا سبک دانست که می‌توان آن را روش به معنای اعم دانست. در این مقاله مراد از روش‌ها همه موارد یاد شده، جز سبک و رویکرد را دربر می‌گیرد که می‌توان آن را روش به معنای عام نامید؛ زیرا سبک‌ها و رویکردها بسیار کلی و نسبتاً ثابت هستند، ولی کلیت روش‌ها به معنای عام از سبک‌ها و رویکردها کمتر است و چنان‌که بیان شد اصول، روش‌های به معنای خاص، شیوه‌ها و فنون جزئی را دربر می‌گیرد. علت اینکه در این مقاله مراد از روش‌ها روش‌های به معنای عام دانستیم این است که در طرح «روش‌های تربیتی قرآن کریم» روش‌ها به معنایی اعم از اصول و روش‌ها در نظر گرفته شد و آن هم به دلیل این بود که هم در گذشته مراد از روش‌ها عام بوده است و اصول از روش‌ها تفکیک شده نبودند و هم تفکیک دقیق آنها هم خالی از سختی نیست، به طوری که در برخی موارد قابل تشخیص و تفکیک شدن نیست.

پس از روشن شدن مراد از روش در پاسخ به پرسش بالا می‌توان گفت که آیا این منع استفاده، مفروض از ناحیه ضعف و جهل انسان است و یا از ناحیه اشکال در روش؟ به طور قطع می‌توان گفت در روش‌های تربیتی الهی نقص و اشکالی نیست. بنابراین، این نقص از ناحیه انسان خواهد بود و هرگاه و یا به هر میزان که بتوانیم نقص خود را رفع و جبران کنیم، توانایی بهره‌گیری از روش‌های الهی را پیدا خواهیم کرد و به هر میزان که دچار نواقص باشیم، امکان بهره‌گیری را نخواهیم داشت، نه اینکه برایمان جایز نیست، استفاده کنیم. افزون بر این، گاه ممکن است با توجه به میزان توان و آگاهی‌هایمان بخش‌هایی از یک روش و یا درجاتی از آن را بتوانیم اجرا کنیم و یا حتی در روش‌های تغییراتی ایجاد کنیم و در سطحی نازل‌تر به آن عمل کنیم؛ چنان‌که قرآن کریم خود برای فهم بشر و امکان عمل به آن بر پیامبر نازل شده است، اما اگر بگوییم که انسان با وجود همه مطالب یاد شده، اجازه به‌کارگیری روش‌های الهی را ندارد، مگر اینکه خداوند به‌طور صریح و یا تلویحاً اجازه استفاده را داده باشد، باید گفت، افزون بر اینکه دلیلی شرعی بر این ادعا نداریم، ادله زیر می‌تواند خلاف آن را اثبات کند:

### ۱. قرآن، کتاب هدایت

قرآن خود را نه تنها رهنمون پروا پیشگان: «ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره، ۲)،<sup>۱</sup> بلکه کتاب هدایت‌گر عموم مردم «هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ» (بقره، ۱۸۵) معرفی می‌کند.

۱. و نیز: «قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْمَعُ نَفْرًا مِّنَ الْجِنَّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا \* يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ لَنْ نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا: بگو: به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده‌اند، سپس گفته‌اند: «ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم که به راه راست هدایت می‌کند، پس ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نمی‌دهیم!» (جن، ۱-۲).

تقابل میان «هُدًی» و «بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى»، تقابل میان عام و خاص است. قرآن در عین حال که برای عموم مردم رهنمود است و برای کسانی که در علم و عمل به کمالی دست یافته و شایسته دریافت حقایق شده‌اند، دلایل روشن هدایت و وسیله تشخیص حق از باطل است. عوام افرادی از مردم هستند که اساس زندگی‌شان بر تقلید است و خود نیروی تشخیص و تمیز در امور معنوی، به وسیله دلیل و برهان، را ندارند و نمی‌توانند از راه دلیل حق و باطل را تشخیص دهند، مگر آنکه عالمان آنها را هدایت کنند و حق را برایشان روشن سازند. خواص افرادی از مردم هستند که در ناحیه علم و عمل تکامل یافته‌اند و استعداد اقتباس از انوار هدایت الهیه و اعتماد به فرقان میان حق و باطل را دارند. قرآن کریم برای آنان بینات و شواهدی از هدایت است و نیز برای آنان جنبه فرقان را دارد؛ چنان‌که فرمود: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مانده، ۱۶)، چون این طبقه را به سوی حق هدایت نموده و حق را برایشان مشخص می‌کند و روشن می‌کند که چگونه باید میان حق و باطل فرق گذاشت (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۳).

واژه هدایت از عام‌ترین مفاهیمی است که در قرآن به کار رفته، می‌توان آن را از نظر معنایی، همسو با تربیت قرار داد؛ زیرا در قرآن واژه تربیت به کار رفته است، ولی به جای آن از واژه‌های دیگری که از نظر معنایی نزدیک به آن هستند همانند: «خُلِقَ» (قلم، ۴)، «هدایت»، «تزکیه»، «تعلیم» (بقره، ۱۲۹؛ آل عمران، ۷۷؛ جمعه، ۲؛ اعلی، ۱۲؛ فاطر، ۱۸)، رشد (بقره، ۲۵۶) و مانند آن فراوان به کار رفته است.

بی‌گمان، در یک کتاب هدایت‌گر آسمانی، ضمن بیان آموزه‌های تربیتی، اصول، روش‌ها و شیوه‌های تربیتی نیز مطرح می‌شود. اگر کتاب تربیتی، خود براساس مبانی، اصول و شیوه‌های تربیتی درونی خود تنظیم نشده باشد، تناقض در گفتار و رفتار نویسنده کتاب که خود مربی است، پیش می‌آید و این از نظر قرآن مردود است؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»<sup>۱</sup> (صف، ۲-۳). مترجمان هم از روش‌های بیان شده در کتاب بهره می‌برند و هم از روش خاص مربی در تدوین و ارائه کتاب. بنابراین، نمی‌توان تربیت را از روش تربیتی جدا کرد. برای نمونه، نمی‌توان به کودک محبت کرد و از این راه نیاز او را برطرف کرد و او را تربیت کرد، اما بگوییم تو روش من را به کار نگیر و از این روش درس نگیر. کتاب قرآن نیز از این امر مستثنا نیست و مترجمان می‌توانند هم از روش‌های سفارش شده در قرآن بهره ببرند و هم از روش‌های ضمنی آن، که خداوند در تدوین کتاب از آنها بهره برده است. برای نمونه، اینکه هر یک از سوره‌های قرآن کریم با

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع شده، گویای این است که مربی هم باید نوشته‌های خود را با نام خدا شروع کند؛ چنان‌که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از قول خداوند فرمود: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَيْبَرٌ»<sup>۱</sup> (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۳، ص ۳۰۵) و هم با متربیان خود با رحمت، عطف و مهریانی روبه‌رو شود؛ زیرا قرآن و روایات توصیه می‌کنند که در تربیت، بیشتر به عمل بپردازید تا به سخن و گفتار؛ از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمود: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْمَوْعِزَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْحَيْزِرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ»<sup>۲</sup> (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۸). آیا می‌شود قرآن و روایاتی که این قدر به عمل تأکید دارند، به این دلیل که عمل تأثیر بیشتری دارد از تأثیر عمل خود منع کنند و بگویند از رفتار ما درس نگیرید؟ پس طبق این روش تربیت اسلامی (تربیت از طریق عمل)، که از بهترین روش‌های تربیتی نیز به شمار می‌آید، تربیت الهی نیز بیشتر از طریق عمل است و یا دست‌کم اینکه نمی‌تواند از راه عمل نباشد؛ زیرا این روش بهترین روش تربیتی است. ممکن است مواردی در سیره مطرح باشد که امامی در موارد خاصی از سیره خود نهی کرده باشد؛ چنان‌که از امیرمؤمنان نقل شده است که شما نمی‌توانید مثل من باشید، ولی مرا با تقوا و جد و جهد یاری کنید<sup>۳</sup> (ابن‌ابی‌فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۵۴)، اما اولاً، این قبیل موارد خاص است و تصریح شده است و ثانیاً، امام حتی در این مورد فرمود شما این‌گونه عمل نکنید، بلکه فرمود شما نمی‌توانید؛ یعنی امام نفی توان افراد را کرد، نه اینکه نهی کرده باشد. به دیگر سخن، امام به صورت غیر مستقیم تشویق می‌کند که اگر توانستید، شما نیز این‌گونه عمل کنید. بنابراین، می‌توان حتی از روش‌های تربیتی خاص، در حد توان بهره‌گرفت.

ما روزانه دست‌کم پنج بار، به فرموده خود خداوند از او می‌خواهیم که ما را به راه راست هدایت کند؛ «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (حمد، ۶). همچنین ما مأموریم که دیگران را نیز به صراط الحمید که همان صراط مستقیم و صراط خداست هدایت کنیم؛ «وَهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» (حج، ۲۴). خدا نیز بر صراط مستقیم است؛ «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (هود، ۵۶). از سوی دیگر، قرآن می‌فرماید: هر کس تمسک به خدا کند، به راه راست هدایت شده است؛ «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آل‌عمران، ۱۰۱) پس هر کس اعتصام و تمسک به قرآن، رسول خدا و خدا داشته باشد به صراط مستقیم هدایت شده است.

۱. هر امر ارزشمندی که در (برای انجام) آن نام خدا برده نشود، ناقص است.

۲. مردم را به غیر از زیانتان (با عمل، به راه راست) دعوت کنید تا از شما تقوا، جدیت، کوشش، نماز و کارهای نیک ببینند؛ زیرا این اعمال انگیزه عمل را در مخاطب ایجاد می‌کنند.

۳. زوی آنکه کتب الی بعض عماله یقول له إن إمامک علی بن ابی طالب قد اقتنع من ذنباة بطمریه و یسد فورة جوعه بقرضیه و لا یطعم الفلذة إلا فی سئة اصحیة و لن تقدروا علی ذلک فاعینونی یوزع و اجتهاد.

## ۲. عمومی و عقلایی بودن زبان قرآن

فلسفه نزول شریعت، اکمال عقل و هدایت انسان به سوی سعادت و هدف نهایی اوست. از این رو، اقتضای طبیعی آن هدف این است که زبان وحی و شریعت در وادی احکام و وظایف رساننده به آن هدف، همان زبان محاوره مردم و طبق عرف عام باشد؛ زبانی که به گروهی خاص اختصاص نداشته باشد تا همه مردم بتوانند اهداف، مقاصد و وظایف شریعت را درک کنند و چنانچه زبانی غیر از این باشد، دستیابی به هدف نزول شریعت و بعثت محل تردید خواهد بود. افزون بر حکم عقل، ادله نقلی اعم از آیات و روایات نیز بر این حقیقت دلالت دارند. همگانی بودن خطاب‌ها و هدایت‌های قرآن (بقره، ۱۸۲) و قابل فهم بودن عموم آیات قرآن، اصلی‌ترین مستندات عرفی بودن زبان قرآن به شمار می‌رود (خویی، بی‌تا، ص ۲۶۲ و ۲۷۰؛ العک، ۱۴۰۶ق، ص ۱۳۸)؛ زیرا مخاطب و متعلق هدایت الهی عقلا هستند، از این رو، قطعاً خداوند به زبان محاوره عقلایی با آنان سخن گفته است (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۲۷-۳۵). این دیدگاه از دیدگاه بسیاری از متفکران، امری معلوم و بدیهی است (خویی، بی‌تا، ص ۲۶۱-۲۶۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۹۶، ص ۱۶۱). چنان‌که قرآن خود تصریح دارد که بیان؛<sup>۱</sup> تبیین<sup>۲</sup> و هدایت<sup>۳</sup> برای همه مردم است. نتیجه آنکه، دین در عرضه آموزه‌های خود اعم از آموزه‌های تربیتی، روش‌ها و اصول آن، زبان رایج عرف و اصول عقلایی را رعایت کرده و برخلاف آن عمل نکرده است.

نتیجه آنکه زبان متون دینی، گرچه دارای کارساخت‌های ویژه‌ای نیز می‌باشد که مقتضای ماورایی و فراتاریخی و فرااقلمی بودن آن است، اما عامه‌فهم و عقلایی است و عموم گزاره‌های قرآنی از همان ساخت و سیاق زبان محاوره و مفاهمه عقلایی پیروی کرده است. با این بیان، می‌توان میان متعارف‌انگاری و اذعان به امتیازات فرابشری زبان قرآن جمع کرد. از این رو، عموم خطابات قرآنی ضمن ویژگی‌های وحیانی و فرابشری از همان ساخت و سیاق زبان محاوره‌ای عقلایی پیروی کرده است.

از برخی عبارات علامه طباطبایی نیز استفاده می‌شود که زبان دین، به‌ویژه زبان قرآن، با وجود داشتن برخی اصطلاحات خاص، زبان عرفی و طبیعی است. علامه با استناد به آیه شریفه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء، ۸۲) می‌نویسد: «ان الله تكلم مع الناس في دعوتهم وارشادهم بلسان انفسهم و جری بلسان انفسهم و جری فی مخاطباته اياهم و بياناته لهم مجرى العقول الاجتماعية و تمسك بالاصول والقوانين الدائرة في عالم العبودية والمولوية» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۲۱).

۱. هذا بيان للناس و هدى و مؤظة للمُتقين (آل عمران، ۱۳۸)؛ نیز آل عمران، ۴.

۲. كَذَلِكَ بَيَّنَّ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (بقره، ۱۸۷).

۳. شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ... (بقره، ۱۸۵).

بنابراین، نمی‌توان گفت زبان قرآن زبان متعارف است، اما روش‌ها و اصول تربیتی به‌کار رفته از سوی خدا.

### ۳. انسان و خلافت الهی

خداوند انسان را به‌عنوان جانشین خود آفرید؛ زیرا او کامل‌ترین موجودی است که از نظر کمال و جمال حکایت از خالق خود دارد و بیشترین نمایندگی را در صفات از خدا دارد. از این‌رو، به دلیل مظهریت کاملش از خدا لایق خلافت او شد (شریفانی، ۱۳۸۲، ص ۹۶). جانشین خدا می‌تواند، بلکه باید کارهای خدایی بکند و گرنه خلیفه نیست. پس انسان می‌تواند، بلکه باید روش‌های تربیتی الهی را به‌کار گیرد و اگر خدا نفرموده که من برای شما اسوه هستم به دلیل این است که رفتار خدا به صورت مستقیم مشهود بشر نیست و بسیاری از افراد ممکن است آن را نبینند و یا درک نکنند، اگر همه مانند امیرالمؤمنین بودند که فرمود: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و معه و بعده»<sup>۱</sup> و اگر نبود توهم جسمیت خدا، بسا خداوند خود را اسوه ما معرفی می‌کرد.

توضیح اینکه خداوند وقتی می‌خواست انسان را بیافریند، ملائکه را از قصد خود آگاه ساخت و فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup> (بقره، ۳۰). درباره اینکه مراد از خلیفه چیست و خلیفه کیست؟ دست‌کم دو دیدگاه است: یکی اینکه برخی از انسان‌ها همچون پیامبران و ائمه و جانشینان ائمه خلیفه خدا هستند و دیگری اینکه انسان خلیفه خداست و یا به تعبیر دیگر همه انسان‌ها خلیفه خدا هستند، منتها هر انسان هر اندازه که کار خدایی انجام دهد و یا به هر میزانی که مظهري از خدا شود و صفاتی از صفات الهی را کسب کند، خلیفه خداست؛ زیرا درجه خلافت بستگی به درجات انسان‌ها در تجلی خداوند است و خلیفه کامل کسی است که مظهر همه شئون خدا باشد (شریفانی، ۱۳۸۲، ص ۹۷-۹۸) و البته هرچه انسان خود را بیشتر شبیه خدا سازد، از امکانات و اختیارات الهی نیز بیشتر بهره‌مند خواهد شد و قدم یا قدم‌هایی به جلو بر خواهد داشت. پس انسان به هر میزان که کار نیک انجام دهد، جانشین خداست. براساس دیدگاه اول، دست‌کم برخی از انسان‌ها که خود را به مقام خلیفه‌اللهی برسانند، می‌توانند روش‌های تربیتی الهی را به‌کار گیرند و یا از سیره عملی خداوند بهره ببرند. اما برابر دیدگاه دوم، همه انسان‌هایی که شرایط مربی را

۱. چیزی را ندیدم، مگر اینکه خدا را قبل از آن، با آن و بعد از آن دیدم.

۲. «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

کسب کنند می‌توانند از روش‌های تربیتی الهی بهره ببرند. به نظر می‌رسد که در قرآن ادله و شواهدی وجود دارد که همه انسان‌ها خلیفه خدا هستند، اما در حدی که خود را مظهر خدا سازند و یا کارهای الهی و خداپسند را انجام دهند.

ادله و شواهدی که بر این دیدگاه دلالت دارند به شرح زیر است:

۱-۳. خداوند به صیغه اسم فاعل برای ملائکه بیان کرد که: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» اسم فاعل دلالت بر ثبوت و استمرار دارد و این می‌رساند که خدا نمی‌خواهد تنها حضرت آدم را و آن هم برای یک‌بار خلیفه خود قرار دهد، بلکه درصدد است که برای همیشه و پیوسته این کار را انجام دهد. ثبوت خلیفه اقتضا می‌کند که برای همیشه خلیفه خدا در زمین باشد، اما انسان دارای عمری محدود است و هیچ انسانی تا ابد زنده نخواهد ماند. بنابراین، در دوره‌های مختلف انسان‌های مختلفی باید خلیفه باشند. همچنین استمرار خلیفه به صیغه اسم فاعل اقتضا می‌کند که جعل خلیفه مرتب انجام شود. همچنین اعتراض ملائکه در پاسخ ادعای خدا، به اینکه می‌خواهی کسی را بیافرینی که در زمین فساد می‌کند، حاکی از این است که آنها از سخن خداوند چنین برداشت کردند که به‌طور کلی انسان (همه انسان‌ها) خلیفه خدا خواهد بود و خداوند نیز این برداشت آنها را رد نکرد به اینکه برخی از آنها خلیفه خواهند بود. بنابراین، همه انسان‌ها می‌توانند خلیفه خدا شوند و برای همین نیز خلق شده‌اند؛

۲-۳. خداوند در قرآن انبیای دیگری غیر از حضرت آدم را نیز خلیفه قرار داده است. برای نمونه، در مورد حضرت داود عليه السلام می‌فرماید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا تَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»<sup>۱</sup> (ص، ۲۶). این حاکی از آن است که مراد از خلیفه تنها حضرت آدم نبوده است. همچنین آیت الله جوادی آملی (۱۳۷۹، ج ۳، ص ۵۳) از این آیه استفاده می‌کنند که نشانه خلافت الهی حق‌مدار بودن است و انسان هوامحور از راه خدا گمراه شده، پس مادامی که انسان در راه خداست سهمی از خلافت او را داراست. وی همچنین در جایی دیگر می‌نویسد: هر یک از موجودات در هر درجه‌ای از وجود که هستند در محدوده صفات جمال و جلالی که دارند و به اندازه وسعت وجودیشان خلیفه الله هستند؛ یعنی مظهر اسمی از اسمای الهی هستند، خواه جزئی و خواه کلی (همان، ص ۹۳-۹۴)؛

۳-۳. مقام خلافت با مقام ولایت قرین و همراه است؛ یعنی خلافت از شئون ولایت و یا

۱. ای داود! ما تو را خلیفه (نماینده خود) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند!



طبق دیدگاه امام خمینی رحمته‌الله علیه، حقیقت ولایت است (روحانی‌نژاد، ۱۳۸۵، ص ۸۰) و مؤمنان بر همدیگر ولایت دارند. پس مؤمنان خلیفه خدا هم هستند. قرآن می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>۱</sup> (توبه، ۷۱). این در حالی است که قرآن در مورد غیر مؤمنان نمی‌فرماید ولایت دارند، بلکه می‌فرماید بعضی من بعض؛ «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>۲</sup> (توبه، ۶۷). علامه در مورد اینکه چرا در مورد منافقان «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» آمده، ولی در مورد مؤمنان «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» آمده است می‌فرماید: اینکه در مورد منافقان فرمود «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» جواب اشکالی است که ممکن است نسبت به آیه قبل ایجاد شود که فرمود ممکن است بعضی از منافقان را به دلیل مصالحی ببخشد و بعضی را عذاب کند. ممکن است اشکال شود که چرا بعضی را می‌بخشد و بعضی را نمی‌بخشد. خدا در این آیه می‌فرماید که منافقان همه شبیه هم هستند و یکی هستند و همه را عذاب خواهد کرد، ولی اکنون به دلیل مصالحی ممکن است، بعضی را عذاب نکند. پس «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» یعنی همه منافقان یکسان هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۳۳۵-۳۳۶). در تفسیر نمونه آمده است که اینکه در مورد منافقان فرمود برخی دوست و ولی همدیگر هستند به دلیل این است که گرچه آنها در ظاهر یک گروه هستند، ولی در واقع و در عمل دوست و ولی همدیگر نیستند و متفرق‌اند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى؛ أَنهَآ رَا مُتَّحِدَةً مِی‌پنداری، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است» (حشر، ۱۴)؛ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۶). البته اگر قرآن در مورد آنها نیز می‌فرمود «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» نیز این ولایت به معنای ولایت الهی نبود،

۱. ابن عربی نیز از سویی معتقد است که انسان کامل خلیفه الله است (روحانی‌نژاد، ۱۳۸۵، ص ۱۴۸) و از سویی می‌گوید انسان کامل مظهر اتم و اکمل اسم شریف ولی است (همان، ۱۴۴). همچنین آیت‌الله جوادی آملی معتقد است که خلافت و ولایت یکی است؛ چنان‌که می‌گوید: خلافت بنده نسبت به خدا، جز مظهر و آیت بودن برای خدا نیست؛ چنان‌که خلافت خداوند نسبت به بنده، جز ولایت ویژه و قیّم خاص بودن نیست؛ یعنی غیر از ولایت عام و قیومیت همگانی، یک سنخ ولایت خاص و قیومیت ویژه‌ای خداوند نسبت به متقربان، متعبدان و عارفان مشتاق دارد که بهره‌مندی از آن ولا، نصیب دیگران نخواهد شد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۹۷-۳۹۸). همچنین گاه از آن چنین تعبیر می‌کند که ولایت مظهر خلافت است (همان، ج ۴، ص ۴۹۰) و گاه نیز صریحاً می‌گوید ولایت انسان کامل همان خلافت وی از خدای سبحان است (همان، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹۱).

۲. مردان و زنان با ایمان (یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر یکدیگر می‌کنند؛ نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند. به زودی خدا آنها را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است.

۳. مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آنها امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند و دست‌هایشان را (از انفاق و بخشش) می‌بندند خدا را فراموش کردند و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (و رحمتش را از آنها قطع نمود) به یقین، منافقان همان فاسقانند!

بلکه به معنای ولایت غیر الهی و یا تنها دوستی بود؛ چنان‌که در مورد ظالمان و مشرکان این عبارت آمده، ولی در مقابل می‌فرماید: ولی مؤمنان خداست: «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (جائیه، ۱۹). این بدان سبب است که خدا ولی ظالمان و مشرکان نیست، بلکه آنها خود ولی همدیگر هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸، ص ۱۶۷).

ممکن است گفته شود که ولایت مؤمنان بر یکدیگر به معنای دوستی است و غیر از ولایتی است که خلیفه خدا بر دیگران دارد، ولی باید گفت که این ولایت همان ولایت خلیفه‌الله است، گرچه ممکن است که از حیث درجه با هم متفاوت باشند، ولی از یک نوع و سنخ هستند؛ زیرا خداوند درباره ظالمان پس از اینکه می‌فرماید برخی ولی دیگری هستند، می‌فرماید، اما خدا ولی متقین است؛ «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» (جائیه، ۱۹). آیا خداوند در یک آیه از ولایت به معنای دوستی ظالمان سخن می‌گوید و بی‌درنگ پس از آن از ولایت خود به معنای خلافت و سرپرستی خود سخن می‌گوید؟ اگر این‌گونه باشد صدر و ذیل آیه با هم هماهنگی نخواهد داشت و خدا این‌گونه سخن نمی‌گوید. از سوی دیگر، ولایت خلیفه خدا همان ولایت خدا و در طول ولایت خداست نه در عرض آن. پس هر جا سخن از ولایت برخی بر برخی دیگر است، همان ولایت به معنای سرپرستی و حکومت است.

همچنین آیه ۷۱ توبه، مؤمنان را اولیای مؤمنان معرفی می‌کند و به دنبال آن می‌فرماید که همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. امر به معروف و نهی از منکر از شئون حکومت و ولایت به معنای حکومت است؛ «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه، ۷۱).

به دیگر سخن، می‌توان گفت که ولایت دو قسم است: ولایت عامه و ولایت خاصه. ولایت عامه ولایتی است که هر مؤمنی دارد و ولایت خاصه ولایتی است که ویژه افرادی خاص و یا انسان کامل است، البته ولایت خاصه نیز دو قسم است: عطایی و کسبی (روحانی نژاد، ۱۳۸۵، ص ۱۵۷-۱۵۸)، اما این دو نوع ولایت از یک سنخ هستند، با این تفاوت که یکی مطلق و تام است و دیگری مقید و محدود، نه اینکه یکی به معنای دوستی و دیگری به معنای اداره و سرپرستی. از این رو، ولایت و خلافت از هم جدا شدنی نیستند و چنان‌که مؤمنان بر هم ولایت دارند و این ولایت در راستای ولایت الهی است از ناحیه خدا خلیفه هم هستند و به میزان خلیفه‌اللهی بر هم ولایت دارند؛

۳-۴. در آیات دیگری با ضمیر «کم» همه انسان‌ها را جانشین خود در زمین معرفی می‌کند: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا

تَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup> (نمل، ۶۲). و نیز: «وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصِطَةً فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۲</sup> (اعراف، ۶۹).

علامه طباطبایی می‌نویسد مراد از خلافت در آیه ۳۰ سوره بقره اولاً، خلافت الهی است و ثانیاً، این خلافت عمومیت دارد و شامل همه انسان‌ها می‌شود، نه تنها حضرت آدم (علیه السلام)؛ و دو آیه بالا و نیز آیه ۱۴ سوره یونس<sup>۳</sup> را مؤید آن می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۱۶).

ممکن است گفته شود که مراد از خلفا در آیه ۶۹ اعراف جانشینی قوم نوح است، ولی اگر صرفاً جانشینی قوم نوح مراد بود، باید می‌فرمود خلفای قوم نوح، در حالی که فرمود: «خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» و این بیانگر آن است که مراد از خلفا همان خلافت در آیه «اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً» است و البته این خلافت پس از قوم نوح بوده است.

افزون بر این، در ادامه آیه می‌فرماید: «فَاذْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ؛ نعمت‌های بزرگ الهی را یاد کنید» که در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که آلاء الهی، بزرگ‌ترین نعمت خداوند بر خلقش می‌باشد، همان ولایت ما اهل بیت (علیهم السلام) است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۱۷). البته در زمان آنها و پس از آن، اما قبل از زمان آن حضرات مراد همان نعمت ولایت است. بنابراین، معلوم می‌شود در این آیه سخن از ولایت و خلافت خداست و نه صرفاً خلافت قوم نوح. بر فرض که مراد از آیه ۶۹ اعراف و ۱۴ یونس خلافت قومی پس از قوم دیگر باشد، مراد از آیه ۶۲ نمل خلافت انسانی است؛ چنان‌که علامه طباطبایی نیز می‌فرماید، سیاق این آیه سیاق آیه ۳۰ سوره بقره است و این‌انسان به سیاق است تا دیدگاه دیگری که می‌گوید مراد خلیفه بعد از قوم دیگر و یا خلیفه کفار باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۸۳)؛ زیرا در این آیه دیگر سخن از خلافت قومی بعد از قومی نیست.

بنابراین مبنا همه انسان‌ها خلیفه خدا هستند و خلیفه خدا کسی است که کار خدایی انجام دهد. به بیان دیگر، می‌توان گفت که انسان از نگاه اسلام گرچه مخلوق الهی است، ولی مرکب از جسم و روح است و بعد اصلی او بعد روحی اوست و این بعد، الهی است و می‌تواند از این جهت به حدی برسد که مانند خدا شود و کار خدایی بکند؛ چنان‌که در حدیث قدسی است که: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی» (کراجکی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۶)؛ و نیز در حدیث قدسی دیگر است که: «بنده خدا به جایی می‌رسد که من چشم، گوش، زبان و دست او می‌شوم؛ و کنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر به، و لسانه الذی ینطق به، و یده التی یمسک بها» (ابن‌عمر، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰).

۱. یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد آیا معبودی با خداست؟! کمتر متذکر می‌شوید!

۲. و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد و شما را از جهت خلقت (جسمانی) گسترش (و قدرت) داد، پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید، شاید رستگار شوید!

۳. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ فِی الْاَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ؛ سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از ایشان - قرار دادیم تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید! (یونس، ۱۴).

به دیگر سخن، براساس اصل توحید به‌ویژه توحید ذاتی و وحدت وجود، به‌ویژه وحدت شخصی وجود، وجود حقیقی یکی بیش نیست و آن وجود تنها خداست و بقیه وجود مجازی و سایه و یا ظهورات و تشعشعات خداوند؛<sup>۱</sup> «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید، ۳). گرچه در وجود تشکیکی نیز وجود یکی است و کثرات نیز درجاتی از وجودند، ولی بزرگانی چون علامه طباطبایی، آیت‌الله جوادی عاملی و حتی صدرالمآلهین قائل به وحدت وجود شخصی هستند و اگر ملاصدرا دم از وجود تشکیکی می‌زند، برای آماده‌سازی مخاطب و هموار کردن پذیرش وجود شخصی است (جوادی آملی به نقل از: سوزنجی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۸).

اگر چنین است که هر کس خود را بشناسد خدا را شناخته است<sup>۲</sup> و اگر انسان نفخه‌ای از روح الهی است<sup>۳</sup> و او از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است<sup>۴</sup> و با ماست هر جا که باشیم<sup>۵</sup> و اگر به هر طرف بنگریم وجه الله است<sup>۶</sup> پس میان انسان و خدا جدایی نیست و انسان مظهر و آیت حق است و می‌تواند کارهای او را انجام دهد و یا دست‌کم همانند او انجام دهد. از این رو، قرآن در حالی که پیامبر و مؤمنان تیراندازی می‌کنند، می‌فرماید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَكَانَ اللَّهُ رَمِيًّا» (انفال، ۱۷).

پس انسان نه تنها می‌تواند روش‌های تربیتی الهی را به‌کار گیرد، بلکه برای خلیفه خدا شدن باید آنها را به‌کار گیرد. منتها هر مربی به حسب میزان خلیفه‌اللهی خود امکان بهره‌مندی از آن روش‌ها را می‌یابد، ولی در اجازه بهره‌مندی از آنها آزاد است. حتی بر مبنای دیدگاه اول نیز می‌توان گفت که خلیفه‌اللهی که منحصر به انبیا و ائمه نیست، گرچه همه انسان‌ها خلیفه به معنای خاص نیستند، ولی غیر از انبیا و ائمه نیز می‌توانند خلیفه خدا شوند و کسی که می‌خواهد خلیفه خدا شود، هم باید کارهای خدایی بکند تا خلیفه شود و هم کسی که خلیفه شد می‌تواند کارهای خدایی بکند. پس انسان‌ها می‌توانند از روش‌های تربیتی الهی بهره‌گیرند، با این تفاوت که تا زمانی خلیفه خدا نشده‌اند، امکان بهره‌مندی از روش‌های الهی را دارند و وقتی که خلیفه شدند توانایی آن را نیز خواهد یافت، البته این بر مبنای کسانی است که معتقدند که انسان تا کامل نشود، خلیفه خدا نیست، اما بر مبنای کسانی که عقیده دارند که همه انسان‌ها از بدو خلقت به میزانی که کار خدایی بکنند خلیفه هستند، می‌توان گفت در حد تحقق جانشینی الهی می‌توانند از آن روش‌ها نیز بهره‌برند.

۱. ر. ک: سوزنجی، ۱۳۸۹، فصل هفتم.

۲. عن النبي ﷺ: قَالَ النَّبِيُّ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (ابن‌ابی‌الجمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۰۲).

۳. فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (حجر، ۲۹).

۴. وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق، ۱۶).

۵. هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ... (حدید، ۴).

۶. وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسِعَ عِلْمَهُ (بقره، ۱۱۵).

#### ۴. پیامبران و خلافت الهی

بر فرض نپذیریم که همه انسان‌ها خلیفه خدا هستند، پیامبران که خلیفه خدا هستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برترین خلیفه خداست. خلیفه خدا جانشین خداست و جانشین خدا هر کاری را که خدا بکند باید و یا دست‌کم می‌تواند انجام دهد. البته برخی کارها را به اذن عام الهی انجام می‌دهد و برخی را نیز به اذن خاص الهی. برای نمونه، خداوند تشریح دارد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز تشریح دارد؛ خداوند اصل نماز را تشریح کرد و پیامبر اکرم تعداد رکعات و کیفیت و چگونگی خواندن نماز را تشریح کرد، که در اصطلاح فقهی به تشریحات الهی فرائض و به تشریحات نبوی سنن گفته می‌شود. همچنین حضرت عیسی علیه السلام به اذن پروردگار مرده را زنده می‌کرد و یا مریض را شفا می‌داد.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، هر روشی که پیامبر در تربیت در پیش بگیرد، ما نیز می‌توانیم به آن عمل کنیم؛ زیرا پیامبر الگویی مؤمنان معرفی شده است؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»<sup>۲</sup> (احزاب، ۲۱). پس هر روشی که خدا در پیش بگیرد، ما نیز می‌توانیم به آن عمل کنیم. پیامبر به خدا اقتدا می‌کند و ما نیز به پیامبر اقتدا می‌کنیم. پیامبر تربیت شده الهی است؛ چنان‌که خود فرمود: «أدبني ربي فأحسن تأديبي؛ پروردگارم مرا تربیت کرد و خوب هم تربیت کرد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۶، ص ۲۱۰). تربیت پیامبر توسط خداوند از طریق قرآن انجام شده است؛ چنان‌که در مورد اخلاق پیامبر گفته‌اند «خلفه القرآن» (ابن ابی فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۸۹) و ما نیز تربیت شده پیامبر هستیم. بنابراین، ما نیز می‌توانیم روش‌های تربیت خداوند در قرآن را به‌کار بندیم و از طریق آن تربیت کنیم.

#### ۵. تمسک به حبل الله

قرآن کریم و سنت پیامبر حبل الله هستند و ما مأمور تمسک به حبل الله هستیم. قرآن کریم می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...»؛ و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید...» (آل عمران، ۱۰۳). یکی از معانی یا مصادیق حبل الله قرآن کریم و سنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است؛ چنان‌که در آیه ۱۰۱ همین سوره می‌فرماید: «وَكَيفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ

۱. أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذَنُ اللَّهُ وَ أُبْرئ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْتِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ من از گل، چیزی به شکل پرندۀ می‌سازم سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرندۀ ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پیشی] را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید (آل عمران، ۴۹).

۲. مسلماً برای شما در زندگی، رسول خدا سمرشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

مُسْتَقِيمٍ»<sup>۱</sup> (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۶۹). یعنی قرآن و سنت حبل الله هستند و سنت نیز چیزی ورای قرآن نیست، بلکه یا همان است و یا شرح و تفصیل آن و روش های تربیتی قرآن بخشی از قرآن است. پس تمسک به قرآن نه تنها تمسک به ریسمان خدا که تمسک به خداست. پس انسان ها نه تنها می توانند به روش های تربیتی قرآن، که بخشی از قرآن است، تمسک کنند، بلکه مأمور به تمسک به آن هستند و مکلف هستند که از روش های تربیتی قرآنی و الهی بهره ببرند.

### ۶. امر مستقیم الهی به استفاده از برخی روش های تربیتی

در مواردی قرآن کریم برخی از روش های تربیتی را در مورد مؤمنان به کار گرفته و بر مؤمنان نیز واجب کرده است که آن را به کار گیرند. برای نمونه، خداوند در قرآن مؤمنان را امر به معروف و نهی از منکر کرده است: «... وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»<sup>۲</sup> (نحل، ۹۰) و در آیاتی دیگر بر مؤمنان امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده است، بلکه از ترک آن بر حذر داشته است: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۳</sup> و لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»<sup>۴</sup> (آل عمران، ۱۰۴-۱۰۵). همچنین در سوره نحل، پیامبر ﷺ را به دعوت به راه پروردگار از طریق حکمت، موعظه و جدل امر کرده است: «اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل، ۱۲۵). نیز در سوره عنکبوت مؤمنان را امر به بهره گیری از جدال احسن و یا پرهیز از جدال غیر احسن می کند: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»<sup>۵</sup> (عنکبوت، ۴۶). این امر بیانگر آن که نه تنها به کارگیری روش های تربیتی قرآن برای انسان ها جایز است، بلکه برخی روش ها برای مؤمنان واجب نیز هست.

۱. و چگونگی ممکن است شما کافر شوید، با اینکه (در دامان وحی قرار گرفته اید، و) آیات خدا بر شما خوانده می شود، و پیامبر او در میان شماست؟! (بنابراین، به خدا تمسک جوید!) و هر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست، هدایت شده است (آل عمران، ۱۰۱).

۲. خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد و از فحشا و منکر و ستم، نهی می کند خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوید!

۳. باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند.  
۴. با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و (به آنها) بگویید: «ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم!

### ۷. امر غیر مستقیم الهی به استفاده از روش‌های تربیتی

خداوند در مواردی در قرآن به جای اینکه بگوید چنین و چنان کنید، می‌فرماید خدا چنین و چنان می‌کند و مقصودش هم این است که شما نیز چنین کنید. برای نمونه، قرآن به جای اینکه بگوید از مشرکان براثت بجوید، می‌فرماید: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُمْ حَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»<sup>۱</sup> (توبه، ۳). در این آیه خداوند اعلان می‌کند که من و رسولم از مشرکان بیزاریم. اما در ادامه به مردم می‌فرماید، اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر توبه نکنید بدانید که شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید.

همچنین خداوند، در آیه‌ای دیگر، به جای اینکه بگوید همدیگر را به عدل و احسان امر کنید، می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» (نحل، ۹۰). علامه طباطبایی می‌فرماید این آیات التفات از تکلم مع الغیر به غایب است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۳۴۱). بنابراین، با توجه به اینکه اوامر بعدی نیز امر به مردم است، معلوم می‌شود که این آیه نیز برای بیان امر به مردم است و می‌خواهد بگوید شما نیز چنین کنید. همچنین شاید بتوان گفت اینکه در این آیه خدا به جای اینکه بگوید «اعدلوا و احسنوا» فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» برای این است که می‌خواهد بفرماید که هم به عدل و احسان عمل کنید و هم به آن امر کنید. البته ظاهر این جمله خبری است و معنای اول آن این است که شما به امر خدا عمل کنید؛ چنان‌که پایان آیه می‌فرماید: «يَعْظُمُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، ولی با توجه به اینکه مخاطب را بیان نکرد و نفرمود «یا مردم» می‌توان گفت که امر به عدل و احسان و... نیز مد نظر است. چنان‌که آیت‌الله جوادی ذیل همین آیه می‌نویسد: امر به معروف و ناهمی از منکر خلیفه‌الله است (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۵، ص ۳۵۳). بنابراین، در این آیه خداوند می‌فرماید کاری که می‌کنم، انجام دهید و به شیوه من عمل کنید؛ چنان‌که در دو آیه ذیل نیز می‌فرماید آن‌گونه که من عمل می‌کنم، عمل کنید؛ «وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»<sup>۲</sup> (قصص، ۷۷) و نیز: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۳</sup> (احزاب، ۵۶). هر دو آیه می‌فرمایند چنان‌که خدا عمل می‌کند، عمل کنید. البته این دو آیه در موارد خاص هستند، ولی آیه

۱. و این اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر [روز عید قربان] که: خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند! با این حال، اگر توبه کنید، برای شما بهتر است! و اگر سرپیچی نمایید، بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمرو قدرتت خارج شوید)! و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده.

۲. و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد!  
۳. خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستد ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.



اول به نوعی عمومیت دارد و هر نوع احسانی، حتی روش‌های تربیتی را شامل می‌شود، مشروط بر اینکه احسان تلقی شود؛ چنان‌که در آیه ۷۷ قصص نیز امر به احسان شامل به‌کارگیری روش‌های تربیت الهی می‌شود. ممکن است گفته شود جمله «أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» قول خدا نیست تا بتوان از آن استفاده کرد. در پاسخ باید گفت که با توجه به اینکه خداوند نیز آن را رد نکرده، معلوم می‌شود که سخن درستی است و خداوند نیز آن را قبول دارد، ولو اینکه خداوند نفرموده باشد. اما آیه دوم از این لحاظ مانعی ندارد و قول خداوند است که می‌فرماید: خدا و ملائکه بر پیامبر درود می‌فرستند، پس شما نیز بر او درود بفرستید. همچنین اگر گفته شود که این آیه اولاً، خطاب به پیامبر است و ثانیاً، می‌گوید: چنان‌که من به تو احسان کردم تو نیز به مردم احسان کن. پاسخ این است که این آیه دست‌کم می‌رساند که همان‌گونه که من به تو (پیامبر) احسان کردم، تو نیز به مردم احسان کن و چون خداوند از طریق همین روش‌های قرآنی پیامبر را تربیت کرد. پس پیامبر هم می‌تواند از طریق همین روش‌ها مردم را تربیت کند، و چون پیامبر نیز هم بشری مانند ماست<sup>۱</sup> و هم الگوی ما، پس می‌توان گفت خداوند هم به صورت مطلق فرموده است آن‌گونه که من عمل می‌کنم عمل کنید و هم در مواردی خاص گفته است، مانند من عمل کنید و روش‌های تربیت الهی نیز یکی از موارد عام است و ما می‌توانیم مانند خداوند عمل کنیم.

#### ۸. معرفی پیامبر اکرم به‌عنوان الگوی رفتاری

خداوند برخی پیامبران از جمله حضرت ابراهیم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به‌عنوان الگو برای دیگر انسان‌ها معرفی کرده است؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب، ۲۱). یکی از دلایل حجیت سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را عصمت آنها بیان کرده‌اند (حسینی‌زاده، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۶)؛ یعنی چون پیامبر و امام معصومانند و مصون از خطا و اشتباه هستند، پس سیره آنها حجت است و دست‌کم جواز تبعیت از سیره آنها را اثبات می‌کند، اگر سیره رفتاری و تربیتی پیامبر اکرم به دلیل عصمت و رسالت الهی او برای ما حجت و الگوست، به طریق اولی، روش تربیتی خدای متعال نیز برای انسان‌ها الگو است. از این‌رو، در روایات توصیه شده است که خود را به اخلاق الهی عادت دهید؛ «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ؛ به اخلاق خدا متخلق شوید» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۸، ص ۱۲۹)؛ یعنی خدا اخلاق و روش اخلاقی و تربیتی دارد و همه اخلاق الهی و روش‌های آن برای انسان قابل پیروی است و گرنه شارع حکیم، دستور به‌کار غیر ممکن نمی‌دهد. بدیهی است تخلق به اخلاق الهی بدون شناخت شیوه اخلاقی خدا میسر نیست، مگر اینکه در مورد آن نهی وارد شده باشد و

۱. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف، ۱۱۰).



یا انسان به دلیل ضعف و ناتوانی نتواند به آن عمل کند که این دو مورد از موضوع بحث خارج است، پس انسان‌ها می‌توانند به سیره خدا عمل کنند و روش‌های تربیتی الهی برای آنها قابل استفاده است. در هر حال براساس روایات، هر کس خود را بشناسد، خدا را شناخته است<sup>۱</sup> و اگر انسان نفخه‌ای از روح الهی است<sup>۲</sup> و او از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است<sup>۳</sup> و با ماست هر جا که باشیم<sup>۴</sup> و اگر به هر طرف بنگریم وجه الله است،<sup>۵</sup> بدین معناست که انسان می‌تواند کارهای او را انجام دهد و یا دست‌کم همانند او انجام دهد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از آنچه که گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که بهره‌گیری از روش‌های تربیت الهی، نه تنها برای بشر جایز، بلکه در مواردی لازم و واجب است. به دیگر سخن، می‌توان گفت در برخی موارد شکی نیست که از برخی روش‌های الهی مانند موعظه، حکمت، جدال احسن، تعلیم و آموزش و نظایر آن، به دلیل اینکه خداوند پیامبر یا مؤمنان را امر به استفاده کرده است، می‌توانیم استفاده کنیم. همچنین اگر روش یا روش‌هایی باشد که خدا یا یکی از معصومان از به‌کارگیری آنها نهی کرده باشند، نمی‌توان از آنها استفاده کرد، که البته ما مصداقی برای آنها نیافتیم. در موارد دیگری که نه امری وارد شده است و نه نهی، با تمسک به ادله بیان شده، می‌توان از آنها بهره گرفت، مگر اینکه در توان و قدرت ما نباشد، که این نیز تکلیفش روشن است؛ زیرا امکان استفاده وجود ندارد. بحث دیگری که در اینجا مطرح است، بحث چگونگی استفاده از روش‌های تربیت الهی است که افزون بر اینکه تحقیق مستقلی را می‌طلبد، درباره هر یک از روش‌های الهی نیز باید به صورت ویژه بحث کرد و شرایط و جزئیات هر روش را در نظر گرفت. برای نمونه، در استفاده از روش عفو و گذشت در برخی موارد محدودیت داریم که باید حدود آن رعایت شود؛ زیرا مربی نمی‌تواند از حقوق الهی یا دیگران درگذرد که شاید بتوان گفت این‌گونه موارد تخصصاً از موضوع خارج است؛ زیرا خداوند هم نمی‌تواند از حق دیگران درگذرد و از این رو، حق الناس را نمی‌بخشد، مگر اینکه صاحب حق درگذرد.

در پایان باید گفت اصولاً روش نمی‌تواند اختصاص به افراد خاصی داشته باشد، اگر روش است و می‌تواند به مقصد راهنما شود برای همه می‌تواند و اگر روش نیست و نمی‌تواند به مقصد راهنما شود، برای هیچ‌کس جایز نیست. فرض روش بودن مساوی است با جواز استفاده؛ زیرا روش

۱. عن النبي ﷺ: قَالَ النَّبِيُّ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (ابن‌ابی‌الجمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۰۲).

۲. فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (حجر، ۲۹).

۳. وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق، ۱۶).

۴. هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ... (حدید، ۴).

۵. وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره، ۱۱۵).

به معنای ابزار و راهی است که به مقصد منتهی می‌شود و به مقصد می‌رساند. بنابراین، هر کس از آن استفاده کند به مقصد می‌رسد. بله می‌توان برای رساندن به مقصد شرایطی قرار داد که البته این شرایط نیز شرایط راه و روش خواهد بود، نه شرایط راه رونده و یا راه برنده و یا می‌توان استفاده از این روش را برای کسانی لازم دانست و برای دیگران جایز، مانند نماز شب که برای پیامبر واجب و برای دیگران جایز و یا حتی مستحب است.

## منابع

- \* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
- ابن ابی فراس، ورام (۱۴۱۰ق)، تنبیه الخواطر و تنزیه النواظر المعروف به مجموعه ورام، قم: مکتبه فقهیه.
- ابن ابی الجمهور، محمد بن زین الدین (۱۴۰۵ق)، قم: دارسیدالشهداء.
- ابن عمر، مفضل (۱۳۷۹)، توحید مفضل، ترجمه محمداقبر مجلسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹)، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، قم: اسراء.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، سرچشمه اندیشه، قم: اسراء.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، سروش هدایت: مجموعه پیام‌های حضرت آیت‌الله جوادی عاملی، قم: اسراء.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵)، رحیق مختوم، قم: اسراء.
- حسینی‌زاده، سیدعلی (۱۳۹۱)، سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱: تربیت فرزند، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۴: نگرشی بر آموزش با تأکید بر آموزش دینی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- خویی، ابوالقاسم (بی‌تا)، البیان، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- رفیعی، بهروز (۱۳۸۱)، آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، ج ۳: امام محمد غزالی، قم-تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه-سازمان سمت.
- روحانی‌نژاد، حسین (۱۳۸۵)، ولایت در عرفان، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- سوزنچی، حسین (۱۳۸۹)، وحدت وجود در حکمت متعالیه، تهران: دانشگاه امام صادق علیهم‌السلام.
- شریفانی، محمد (۱۳۸۲)، تحلیل قصص: رویکردی تحلیلی بر قصص قرآن کریم، قم: مهر امیرالمؤمنین.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- العک، خالد عبدالرحمن (۱۴۰۶ق)، أصول التفسیر و قواعد، بیروت: دارالنفائس.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۹۶ق)، مدخل التفسیر، تهران: حیدری.

کراچکی، محمد بن علی (بی تا)، کنز الفوائد والتعجب، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: چاپخانه فردوسی.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، ج ۲، تهران: اسلامیه.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحارالانوار، بیروت: مؤسسة الوفا.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۹)، «منطق فهم قرآن»، قبسات، ش ۱۸، ص ۲۷-۳۵.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.